

مقدمه

در تاریخ پر فراز و نشیب کشور ما، زنان زیادی بوده‌اند که زنجیر سنن و قوانین فئودالی را دلیرانه گسسته‌اند و به کارهایی که صرفاً در انحصار مردان و برای مردان بوده است، دست یافته‌اند. حتی عده‌ای از زنان، توانسته‌اند در رأس هرم قدرت قرار گیرند و به مقام سلطنت، حکومت و رهبری برسند. (۱) به همین جهت در فرهنگ دیرین و تاریخ پر بار ما، زنان، همواره جایگاهی از جمنند و برابر با مردان داشته‌اند و کفایت و درایت، خرسندی و تیزهوشی آنان در غالب آثار ادبی و فولکلوریک به چشم می‌خورد. در قرن ششم پیش از میلاد، در میان سکاها - که در سواحل دریای سیاه و کوههای قفقاز می‌زیستند - آزاده زنی ترک به نام "تومروس" زندگی می‌کرد که بعد از همسرش به تخت نشست و با درایت و شجاعت بر قوم خود حکومت کرد. بنا به نوشته هرودوت، زنان سکاها شجاع، دلیر و بسیار نیرومند بودند. در جنگ بین ایران و یونان نیز در سال ۴۸۰ ق.م، فرماندهی ناوگان دریایی ایران را، زنی دلیر و باتدبیر به نام "آرتمیس" بر عهده داشت. این جنگ، در تاریخ به نام جنگ سالامین خوانده شده است. در این نبرد، زمانی که کشتیهای یونانی تاب و توان رودروئی و جنگ با کشتیهای ایرانی را از دست دادند، کوشیدند عقب نشینی کنند و برای تجدید قوا به ساحل برگردند. در این حال آرتمیس با صدای رسا خطاب به یونانیها فریاد زد: "ای ترسوها تا کی و کجا عقب خواهید نشست." در این جنگ یونانیها شکست سختی از این بانوی ایرانی متحمل شدند. آرتمیس پس از این نبرد به "بانوی دریاها" یا "ملکه دریاها" ملقب شد.

در کتاب حماسی دده قورقود (کهنن ترین اثر به زبان ترکی) هم می‌خوانیم که زنان، همسان و هم ردیف مردان هستند... داشتن فرزند دختر عیب و عار نیست. پدرانی هستند که از خدا می‌خواهند دختری به آنها عطا فرماید. زادن دختر به اندازه پسر باعث شادمانی می‌شود. (۲)

اما بودند سخنورانی که با طبع روان و عبارات دلنشین، زمینه افکار جامعه را برای رهائی زن از اسارت آماده می‌ساختند. سخنوران و شعرای نام‌آوری که بی پروا در زمانی که به هیچ وجه زمینه مساعد وجود نداشت، از قدرت مهار شده و نیروی هدر رفته‌ی زنهای کشور یاد می‌کردند و زیانهای انزوا و جای خالی آنها را در محافل اجتماع با عباراتی دلنشین به گوش مردم می‌رساندند و آن اشعار بر سر زبانها می‌افتاد و در کوچه و بازار خوانده می‌شد. چه بسا مسیر فکرهای گمراه را تغییر می‌داد و به شاهراه زندگی هدایت می‌کرد. با شهادت ترین و معروف ترین آنها پروین اعتصامی، عارف قزوینی، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، ملک الشعرا بهار، ایرج میرزا جلال الممالک و میرزاده عشقی بود.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی، در ده‌ها بی‌عدالتیها و اوضاع ناگوار عمومی را بخوبی درک می‌کرد و در قالب بیاناتی دلپذیر و مؤثر می‌ریخت و عرضه می‌داشت که در ذیل نمونه‌ای از سروده‌های این شاعر توانمند آورده می‌شود.

"مقام زن! از حاج میرزا یحیی دولت آبادی"

ای آنکه نشانه‌ای ز اسرار
وی آنکه نمونه‌ای از انوار
در باطن طینت تو مضر
وز ظاهر خلقت نمودار
مارا همه روزگار تاریک
مارا همه کارها بود زار

زینب پاشا؛ پیشتان بیداری زنان مشروطه خواه در تبریز

زهرا میرزائی پری



جان و مال خود و خانواده‌اش، در اوضاع بسیار سخت و خطرناک آن روزگار، با مقاومتها و دلیریهای خود، نامی پر آوازه و اسطوره‌ای فراموش نشدنی برای آیندگان به یادگار گذارد.

آغاز جنبش برای آزادی

از جمله زنان مبارزی که در تاریخ معاصر ایران تا حدود بسیاری ناشناخته مانده و اطلاعات چندانی از زندگی وی در دست نیست، زنی است تبریزی به نام "زینب پاشا" که به تنهایی، نهضتی ماندگار و غرورآفرین برپا ساخت. زینب پاشا، پیشتاز بیداری زنان ستمدیده ایرانی در طول قرنهاست. وی تقریباً یک قرن و اندی پیش مهر سکوت تاریخ را از لب برداشت و اولین بار در تاریخ ایران، با چهل نفر از شیرزنان تبریز، با ستم پیشگان و به موازات آن با نابرابریهای جنسیتی - که نظام فئودالی و دیدگاههای سنتی بر زنان تحمیل کرده بود - به جنگ مسلحانه و پارتیزانی برخاست و همه را در برابر دلاوریهای شگفت‌انگیز خود به حیرت واداشت. (۳)

یکی از عوامل مهم جنبش زنان تبریز به رهبری زینب، شمگری بیش از حد شاهزادگان و حکام قاجار در آذربایجان بود. خواندن و نوشتن این بیدادگریها پس از گذشت سالهای متمادی، همچنان تن آدمی رامی لرزاند. در تبریز پدران و مادران از ترس تجاوزگریهای محمدعلی میرزا ولیعهد، "دختران و حتی پسران نوجوان خود را در زیرزمینها پنهان می کردند. در این سالهای سیاه

این گوشه نشینی است تا کی؟
 وین پرده گزینی است تا چند؟
 آن چادر زرنگار تقواست
 آن پرده عفت است و عصمت
 بگشای ز دست خویش هر بند
 برخیز به پای عزم و همت
 امداد نما به زندگانی
 بنمای به کار مرد شرکت
 این گوشه نشینی است تا کی؟
 وین پرده گزینی است تا چند؟
 این خانه که رفته است بر باد
 از سعی دو تن بگردد آباد
 آن یک پدر خجسته فرزند
 وین مادر کودکان نوزاد
 وقت است که بال و پر گشاید
 وز قید قفس بگردد آزاد
 این گوشه نشینی است تا کی؟
 وین پرده گزینی است تا چند؟
 از بد سری زنان و مردان
 هرگز نرسد سری به سامان
 مرد و زن اگر شدند دانا
 هر مشکل خانه گردد آسان
 ای دختر دوره طلانی
 بشتاب به جانب دیستان
 در کسب کمال و فضل و دانش
 فرقی نبود تو را ز مردان
 این گوشه نشینی است تا کی؟
 وین پرده گزینی است تا چند؟
 آید به جهان چنانکه دانی
 طفلی به امید زندگانی
 با دست و زبان و فکر مادر
 نوزاد رسد به نوجوانی
 پروردن کودکان دانا
 با بی خبری و ناتوانی
 دانی به مثل چگونه باشد؟
 کوری که نموده دیده بانی
 تا روح شرف توان دیدن
 در پیکر نورسان جانی
 با پای شرف ره هنر پوی
 در پرده مطلق العنانی
 این گوشه نشینی است تا کی؟
 وین پرده گزینی است تا چند؟

در این مقال، تا حد مقدور، سعی شده با استناد به اسناد تصویری، چهره یکی از مشروطه خواهان بنام دوره مظفری معرفی شود؛ آزادیخواهی با شور و شوق که با قرار گرفتن در بطن حوادث و جریانهای سیاسی زمان خویش و با بذل



ملکه ایران دختر ناصرالدین شاه و همسر ظهیرالدوله
و دو دخترش با لباس درویشان

جامعه به اوج خود برسد و مردم ستمکش ملجأ و پناهگاهی نداشته باشند، در این حال جوانمردی از میان همان مردم رنج‌دیده و محنت کشیده، پا به عرصه وجود می‌گذارد و خشم ملت کهن و غیور خود را بر ستمگران فریاد می‌زند. زینب پاشا، این شیرزن تبریزی، از تبار رادمردانی همچون بابک، کوراوغلو، قاجاق نبی و... است که سالها به علل شوربختی خود و مردم زجر کشیده‌اش، فکر کرده و از تجارب غنی قرن‌ها مبارزه مردم قهرمان سرزمین خود، ساده و بی‌واسطه درس آموخته است.

شهرت زینب، از زمانی آغاز شد که ناصرالدین شاه امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو را در سرتاسر ایران به یک شرکت انگلیسی واگذار کرد. انگلیسیان به ایران آمدند و مانند دولتی که ایران را فتح کرده باشد، به تمام بلاد مأمور فرستادند. اما فتوای مرحوم میرزای شیرازی، لرزه بر تن شاه و درباریان انداخت و مردم را به حرکت درآورد. امتیاز رژی، کاسه صبر مردم را لریز کرده بود. تبریز نخستین شهری بود که عکس العمل تندی نشان داد و پرچم مخالفت را بلند کرد. بازار این شهر به علامت اعتراض بسته شد و متجاوز از بیست هزار نفر مسلح شدند و به شاه تلگراف زدند که به هیچ وجه زیر بار این قرارداد نخواهند رفت. پس از چند روزی که از بسته شدن بازار گذشت، مأموران دولتی به زور، از عاب، تهدید و وعده و وعید، بازاریان را مجبور به باز کردن مغازه‌ها کردند.

چه بسا نوجوانانی که دزدیده شدند و وسیله اطفای شهوات جنسی محمدعلی میرزا و لیمهد گشتند.

صحنه‌های دردناک دیگری از ستمگریهای سلسله قاجار به وفور در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان می‌خوانیم. ناظم الاسلام کرمانی نوشته است:

«وقتی که در کرمان رعیتی پول نداشته باشد مالیات مأمور حکومت را بدهد، او را در ملأ عام به درخت می‌بندند و آن قدر شلاق می‌زنند که عابرین یکشاهی، یکشاهی بدهند. پس از یکی دو روز، یک تومان جمع می‌شد و آن بدبخت آزاد می‌شد و مأمور حکومت، بدین طریق مالیات را می‌گرفت.»

شاید زینب پاشا یا همسرمانش از جمله زنانی بودند که خود و خانواده‌هایشان بسیار مورد تعدی و بی‌حرمتی و تجاوز و ستم مأموران حکومتی قرار می‌گرفته‌اند که سرانجام اعتراض به نابرابریهای اجتماعی در ذهن زینب و یارانش نقش بسته و زنان تبریز را به عصیان واداشته بود. بی‌جهت نیست که مورخان اعتراف می‌کنند که در عصر مشروطه خواهی، زنان ایرانی بویژه زنان آذربایجانی برای کسب آزادی و محافظت از آن، «برابر مردان تفوق و برتری داشتند.»

دلاوریهای زنان ایران، مورگان شوستر را به تحسین واداشته و نوشته است: «سزاوار است به آواز بلند گفته شود، عزت زنان نقاب پوش ایران، پاینده باد!» زنان ایران برای کسب آزادی، جسارت و شور و شوق بیش تری از خود نشان دادند. حتی تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه نیز فریاد زد: «درود بر حکومتی که در حال زوال است و آزادی و آزادگی را در پی دارد.»

خالی از شگفتی نیست که بدانیم ملکه ایران، دختر ناصرالدین شاه از زنان برجسته آزادیخواه انقلاب مشروطیت به شمار می‌رفته. وی همسر ظهیرالدوله، در سلک درویشان درآمد و دو دخترش فروغ الملوک و ملک الملوک، لباس درویشی می‌پوشیدند، کلاه درویشی بر سر می‌گذاشتند و کشکول و منتشا به دست، با روی باز عکس می‌گرفتند. او زنی با اطلاع و ادیب بود؛ آن چنانکه موضوع آزادیخواهی ملکه ایران از محمدعلی شاه، سلطان مخلوع ایران مخفی نماند. به همین جهت، همان وقت که عمارت مجلس شورای ملی را به توپ بستند، به فرمان او خانه وی را نیز غارت و خراب کردند. تاج السلطنه این دختر عزیز کرده ناصرالدین شاه، زنی درس خوانده و دارای احساسات رفیق بود و همواره از بیدادگریهای اطرفیانش شکوه‌ها داشت و اظهار افسردگی و ملالت از بدبختیهای مردم در زمان پدر و برادرش می‌کرد. از اختلافات فاحش طبقاتی می‌نالید. زوال سلطنت پدر و کشته شدن او را، نتیجه تعدیات و مظالم و خیانتهای درباریان طرف اعتمادش می‌دانست. این زن، پایان عمر را در بستر بیماری با دردهای شدید و طاقت فرسا گذراند. (۴)

طوفان خشم تبریز

زینب معروف به بی بی شاه زینب، زینب باجی، دهباشی زینب و زینب پاشا، در یکی از محلات قدیمی تبریز (عمو زین الدین) در خانواده‌ای روستایی به دنیا آمد. پدرش شیخ سلیمان، دهقان بی چیزی بود که مانند دیگر روستائیان، بسختی روزگار می‌گذرانیده است. از زندگی زینب پیش از واقعه رژی، پیش از این اطلاعی در دست نیست.

یکی از ویژگیهای تاریخ سرزمین ما، این است زمانی که ظلم و ستم در

کنید و در کنج خانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید؛ ما [به] جای شما با ستمکاران می جنگیم.

سپس زینب روسری خود را به جانب مردان پرتاب می کرد و در میان بهت و حیرت حاضران، از دیده ها ناپدید می شد.

زینب پاشا و بستن بازار تبریز

در روزگار زینب، یکی از رسوم رایج این بود که فنودالها و اشراف، از زاق عمومی بویژه غلات را احتکار می کردند. یعنی غلات را فصل خرم به قیمت نازلی از روستائیان می خریدند و در انبارها جمع می کردند و به هنگام زمستان که ذخیره آرد مردم تمام می شد، به بهای گران عرضه می داشتند. از این رو، یکی از گرفتاریهای زمان خودکامگی، انبارداری بوده که در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیش تر دیه داران و... و اعیان و بازرگانان به آن می پرداختند و دولت که می بایست کاری می کرد، جلو نمی گرفت. زیرا خود محمدعلی میرزاده داشت و او نیز از گرانی غله بهره مند می گردید. در نتیجه نان همیشه کمیاب و جلوی نانوائیها انبوهی از زن و مرد بود که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده می شد.

در این روزهای سیاه قحطی و گرسنگی، در حالی که مردم بی چیز برای خریدن چند قرص نان از یگانه تا شامگاه در جلوی نانوائیها صف می بستند و گریه کودکان گرسنه گوش فلک را کر می کرد، محتکران، هزاران خروار غله را در انبارها پنهان کرده بودند.

کعبود نان در تبریز بارها آشوب به پا کرد. در این شورشها، زنان تبریز قهر مانعیز به رهبری زینب نقش فعالی بازی کردند. در یکی از این آشوبها در حدود سه هزار زن چوب به دست در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان، مجبور کردند. حکومت، قشون مراغه را خبر کرد؛ دستور تیراندازی داده شد. در دم پنج زن و یک سید کشته شدند... فردای همان روز تظاهرات را از سر گرفتند. این بار نیز سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند. شعار زنان تبدیل به شعر سیاسی علیه سلطنت قاجار شد.

محتکران و گرانفروشان تبریز، ضرب شست جانانه ای از زینب دیدند. هنوز هم که هنوز است کهنسالان تبریزی هر زنی را که ابراز رشادت می کند، در تعریفش می گویند: "زنی است مثل زینب پاشا"؛ و هر وقت با محتکر آزمندی مواجه شوند و از عهده اش برنایند، با حسرت می گویند: "فقط زینب پاشا از پس شما نامردان بر می آید".

زینب در روزهای قحطی و گرسنگی، انبار غله محتکران را شناسایی می کرد و در فرصت مناسبی همراه با دیگر زنان تبریز به آنجا حمله می برد و آنچه را که احتکار و پنهان شده بود، بین تهیدستان تقسیم می کرد. در این مورد از معروف ترین عملیات زینب، گشودن در انبار قائم مقام والی آذربایجان است. قائم مقام و اطرافیان، از محتکران بزرگ و معروف تبریز بودند. ناگفته پیداست، جایی که والی دست به احتکار بزند، دیگران هم تاب نتوانند خون مردم را در شیشه خواهند کرد و دمار از روزگار آنها در خواهند آورد.

به هر حال، بازها خانه قائم مقام در اعتراض علیه گرانی و احتکار به وسیله زنان سنگباران شد. در یکی از این شورشها، قائم مقام دستور داد به سوی مردم تیراندازی کنند. دسته زنان مسلح به رهبری زینب به دفاع از مردم برخاست. در این درگیری به روایتی سی نفر کشته شدند. قائم مقام، از ترس به عمارت ولیعهد پناه برد. خانه و انبار قائم مقام به وسیله مردم گرسنه و تهیدست شهر غارت شد.



لیکن چند ساعتی از باز شدن بازار نگذشته بود که دسته ای از زنان مسلح با چادر نمازی که گوشه های آن را به کمر بسته بودند، در بازار ظاهر شدند و دست به اسلحه بردند و بازار را مجبوراً بستند و سپس سرعت در کوچه پس کوچه ها، از نظرها پنهان شدند. رهبری این زنان را زینب به عهده داشت. مأموران دولتی بارها سعی در باز کردن بازار کردند، ولی گروه زینب، هر بار با اسلحه گرم و سنگ و جماق به بازار می ریختند و رشته های دولتیان را پنبه می کردند.

سرانجام در اثر مخالفت شدید مردم، ناصرالدین شاه با سرشکستگی تمام حرف خود را پس گرفت و فرار داد رژی باطل اعلام شد، لکن مبارزه زنان تبریز و زینب پاشا کماکان بدون وقفه ادامه یافت. زینب هر از گاهی به همراه دیگر زنان رزمجو در کوچه و بازار و محل ازدحام مردم ناگهان ظاهر می شد و مردان را به مبارزه و کندن ریشه ظلم تشجیع و تشویق می کرد:

اگر شما مردان جرئت ندارید جزای ستم پیشگان را کف دستشان بگذارید، اگر می ترسید که دست دزدان و غارتگران را از مال و ناموس و وطن خود کوتاه کنید، چادر ما زنان را سرتان



زینب پاشا، یوزباشی خاور
و نایب کلثوم در اوایل جوانی

گویا که رو کرده عدو بر اردوی تاتارها
چادر بسته بر کمر، بالا زده دستارها
رخ زیر دستارش نهان، هم زیور و گشوارها
تنظیم کرده نقشه اش، هم راه و رسم کارها
فرمان یورش داده بر یاران، سوی غدارها
زینب پاشا با یک چماق، رو کرده بر بازارها
نزدیک مسجد چون رسید، بر پیش یاران ایستاد
گرد سرش جمع آمدند، آن هفت یار هم قسم
فاطمه نسا، سلطان بیگم، ماه شرف هم در میان
جانی بیگم چون سر رسید، بر شد بر آن دیوارها
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
زینب بگفت: خیرالنسا بر خیزد وز آنجا رود
بر خیز و کن حمله تو هم، ای ماه بیگم هر کو شود
این فقر مردم چاره اش، تعطیل بازار است و بس
بشکاف فرق محتکر، برکش تنش بر دارها
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
راسته بازار را پیش گیر، اینک تو هم آی شاه بیگم
ماه شرف باید تو هم بندی صفتی بازار را
هر کس که سد راه شد، فراش یا سر بازار
بشکن سرش، بفکن تنش، نابود کن غدار را
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
ملت به حق خویشتن، باید همی آگه شود
باید بفهمد همچنین، تکلیف خود انباردار
آخر نفهیدش اگر، باید بسوزانی به ناز
انباشته بر روی هم، آذوقه و دینارها
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها

اعتماد السلطنه در خاطرات روز چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۱۳، درباره
حوادث تبریز چنین آورده است:

«... فتنه تبریز خیلی غلیظ شده است. خانه قائم مقام را مردم
غارت کرده اند؛ وکیل الملک و دبیر السلطنه را بیرون کرده اند.
مردم بدو آخیال غارت خانه قائم مقام را نداشته اند؛ از کوچه او
عبور می کرده اند که به سید حمزه یا قدمگاه صاحب الزمان به
بست روند. قائم مقام که ۲۰، ۳۰ نفر الواط اسکونی را برای حفظ
خانه خود مسلح کرده بود، همین که صدای این جمعیت را شنید
که از کوچه خانه او می گذرند، خودش اول از در دیگر فرار کرد
و به الواط اسکونی حکم شلیک داد. سی نفر مقتول، شصت نفر
مجرور شدند.»

در یکی از اشعاری که مردم درباره زینب و قهرمانیهای وی سروده اند،
هفت نفر از یاران نزدیک او معرفی شده اند. هر یک از این زنان، فرماندهی عده
دیگری از زنان مبارز تبریز را بر عهده داشت و به فرمان زینب، مستقلاً دست به
عملیاتی می زد. چنانکه در زیر خواهد آمد، در این اشعار، زینب رهبری است
آگاه به ستم زمانه که در فکر سیر کردن شکم خیل گرسنگان است؛ حاکمان را
نوکر مردم می داند؛ دشمن سرسخت محتکران است؛ به یارانش توصیه می کند
در ریختن خون زالو صفتانی که خون مردم را در شیشه کرده اند، کوچک ترین
تردیدی به خود راه ندهند.

سخنرانیهای آتشین زینب و شخصیت کاریزماتیک وی در فرهنگ و تاریخ
آذربایجان به گونه ای تأثیر گذار و ماندگار شده که حتی در متنها و اشعار عامیانه
مردم آن دیار نیز جای گرفته است.

اشعار به شرح زیر است:

زینب پاشا، با یک چماق رو کرده بر بازارها

زینب پاشا، یوزباشی خاور و نایب کلثوم در اوایل جوانی



زینب پاشا، یوزباشی خاور و نایب کلثوم در اوایل جوانی

آنجا را نشانم دهد. همراه دانی ام به محل حادثه رفتیم. خانه نظام العلما، کنار میدان چائی واقع شده بود. یکی از نوکران نظام العلما - که در پشت بام سنگر گرفته بود - در حال مدافعه تیر خورده و کشته شده بود. خون او روی ایوان خانه مشاهده می شد و از در و پیکر خانه ویران شده نیز هنوز بوی آتش سوزی به مشام می رسید.

کاساکوفسکی نیز در یادداشت‌های خود به این درگیری اشاره کرده، نوشته است:

“محرکان اصلی حمله به خانه نظام العلما، ۳ نفر از زنان اشراف (۱) تیریز بوده‌اند.”

پُر واضح است که بر خلاف نظر کاساکوفسکی، این حمله را زنان تهدیدست تیریز ترتیب دادند و رهبری آنها را - چنانکه اشاره رفت - زینب به عهده داشت نه زنان اشراف. به هر حال زینب انفجار عقده در دناک و به تنگ آمده زن ایرانی است که اولین بار سنت زمانه را نادیده گرفت و برای گرفتن داد خود و مردمش، دست به اسلحه برد.

... و پایان نامعلوم یک مبارز

چنین بر می آید که وی زنان را بر می انگیزد تا با نابرابریهای اجتماعی و ستم چند لایه ای که بر زن وارد می شد، به پیکار برخیزند. زینب در آخر عمر همراه کاروانی عازم زیارت کربلا شد. در خانقین سربازان عثمانی - که برای تفتیش زوار آمده بودند - سختگیری را درباره آنها از حد گذرانیدند. زینب باجی از این رفتار آزرده شد و دست به عصیان زد و دیگران را هم به دنبال خود کشاند و به عساکر حمله کرد. آنان، ناگزیر به فرار شدند و این خانم با قافله به کربلا رفت. پس از آن رویداد، دیگر از زندگی این زن رزمجو خبری در دست نیست.

ملت شود در هر زمان خوشبخت و راحت، شادمان خدمتگزار ملت است حاکم، تو این را نیک دان خون جماعت گر مکند، نابود باید کردشان از بیخ و بن بر کن تو هم، بی داده، بی عارها زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها آخر جوانها بنگرید این شیر دلها، این زنان از روی غیرت سرنگون، سازید کاخ اغتیا آن سان مکیده خونشان، ناید زکس فریادها بیدار باش و حمله کن، بر روی این اشرارها زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها(۵)

عملیات معروف دیگر زینب، حمله به خانه و انبار نظام العلما، یکی دیگر از مقتدران و محکوران آزمنند تیریز بوده است. نظام العلما، از شاه اجازه داشت که غله خود را هر وقت دلش می خواست بفروشد. زینب پس از شناسایی محل انبار، نقشه حمله را از پیش آماده کرد. در روز مقرر، در ساعت معینی در حالی که روسری خود را از سر باز کرده بود و از آن پرچمی ساخته بود، در پیشاپیش بیوه زنان و خیل گرسنگان شهر به سوی خانه نظام العلما راه افتاد و آنجا را به محاصره در آورد. نظام العلما و کسانش - که از پیش خبردار شده و چند نفر تفنگچی آماده کرده بودند - دستور شلیک دادند. زینب و یاران مسلح او نیز به حمایت از مردم دست به اسلحه بردند. جنگ سختی در گرفت. چندین نفر کشته و زخمی شدند. سرانجام انبار انباشته از گندم نظام العلما به تصرف زینب درآمد و بین گرسنگان تقسیم شد (مرداد ۱۲۷۷/ربیع الثانی ۱۳۱۶).

طاهرزاده بهزاد - که خود این حادثه را به چشم دیده بود - نوشته است: آن زمان من شاگرد مدرسه بودم. شنیدم خانه نظام العلما را آتش زده‌اند. از دانی ام خواهش کردم مرا به محل حادثه ببرد و



حاج مهدی کوزه کنانی، یکی از همزمان زینب پاشا

“هر نهضتی (یا انقلابی)، طبقه اول خود را نابود می‌سازد و ارث آنها را به فرزندان ناخلف نهضت وامی‌گذارد.”

امید است در آینده، مبارزات دلیرانانه چون زینب پاشا در دل تاریخ به جریان افتد و پژوهشگران تاریخ معاصر، با تعمق و تحقیقات بدیع، این قشر از جامعه را - که در عرصه‌های حساس همدوش مردان بودند - مورد مطالعه قرار دهند تا زوایای جدیدی از تاریخ ایران به نسلهای بعدی شناسانده شود.

پی‌نوشتها:

- × کارشناس ارشد رشته باستانشناسی و تاریخ و هنر. Emil.pa-mirzayahoo.com
- ۱- سه مبارزه مشروطه، عبدالحسین ناهیدی آذر. - نشر اختر، ص ۱۲۹
- ۲- Tumus، همان منبع، ص ۱۳۰
- ۳- Anemisia، همان منبع، ص ۱۳۰
- ۴- تاریخ ایران باستان، کتاب سوم، مشیرالدوله، ص ۸۱۴
- ۵- بابا قورقود، ترجمه فریبا عزیدفتری و محمد حویری اکبری، ص ۱۷۹
- ۶- زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، بدرالملوک بامداد. - تهران: بامداد، ۱۳۴۸، ص ۸۳
- ۷- همان منبع، صص ۸۹-۸۶
- ۸- مقاله مهر داد خوشکار مقدم، زنان تاریخ ساز آریب پاشا اسطوره مقاومت زن ایرانی. www.iran-newspaper.com ۱۲۸۵
- ۹- سه مبارزه مشروطه، همان، ص ۱۳۳
- ۱۰- همان منبع، ص ۱۳۴
- ۱۱- همان منبع، ص ۱۳۵
- ۱۲- همان منبع، ص ۱۳۶
- ۱۳- زن ایرانی، همان، صص ۱۱-۱۰
- ۱۴- سه مبارزه مشروطه، همان، ص ۱۳۹
- ۱۵- زن ایرانی، همان، صص ۵۴-۵۳
- ۱۶- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۳۱
- ۱۷- سه مبارزه مشروطه، همان، صص ۱۴۷-۱۴۶
- ۱۸- قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزاده بهزاد، ص ۵۸
- ۱۹- خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی، ص ۲۴۰

... با مرور و مطالعه در این وقایع، می‌بینیم با آن همه استواری زنان در پشتیبانی از خواسته‌های مردان و ایستادگی در برابر مظالم دولت استبدادی که نمایانگر ارزش وجودی آنها پس از استقرار مشروطیت و افتادن قوه مقننه در کف نمایندگان ملت بود، تمام شعارهای درخشان آزادی و برابری به طاق نسیان زده شد؛ وعده‌ها و نویدهای ناطقین پر حرارت مشروطیت با شهید شدن عده‌ای از سران آنها، در سینه‌ها خفه گشت، شوق و علاقه سرشاری که در نیرومند شدن کشور داشتند، رو به سردی نهاد. نصف ملت یعنی زنها - که نیمه بیدار شده بودند - همچنان متروک در گرداب جهل و حقارت غوطه می‌خوردند. از طرفداران حقوق بشر خبری نبود، از حامیان زن، مادر و مربی ملت نام و نشانی نماند. اگر کم و بیش پیشرفتی در آموزش دخترها حاصل شد، به همین همت و لیاقت خود زنهایی بود که همچنان افتان و خیزان می‌رفتند بی آنکه کسی دستشان را بگیرد و کمکشان کند.

حکومت‌های بظاهر ملی - که ابتکار سیاست داخلی و خارجی را در اختیار داشتند - باز هم از هرگونه ممانعت درباره رشد زنها فروگذار نمی‌کردند. چنانکه مکرر مساعی زنها را در متشکل کردن نیروی خود یا فراهم کردن وسایل تربیت دختران در هم شکستند. سنگهای عظیم پیش پای آنها نهادند. هر قدر توانستند آنها را به قهقار راندند و آرمانهای مشروطیت از جمله عدالت در مورد زنان اجرا نشد و راهی به سرمترل مقصود نبرد.

باری اوضاع پریشان زنها، همین طور ادامه پیدا کرد. حتی قوانین اسلام هم درباره آنها اجرایی شد و با تعبیر و تفسیر به صورت دیگر درمی‌آمد. فقط در تاریخ ۱۲۹۷ وزارت معارف، یک دارالمعلمات در سه کلاس اول متوسطه و ده دبستان دولتی در تهران دایر کرد که آن هم برای تعمیم تعلیم و تربیت کاری بس نارسا بود. و خلاصه آنکه محرومیت زنها از حقوق اجتماعی با وجود تحولات عجیب دنیا، به حال سابق باقی ماند.

گویا این گفته ولتر، نویسنده فرانسوی مصداق پیدا کرد: